

ریسک در بانکداری

منابع پولی بانکها از دو راه تأمین می‌شود: سپرده گذاری و استقراض از دیگر بانکها؛ که مورد اخیر در بازار پول بین بانکی (Interbank Market) صورت می‌گیرد. از آنجا که امروزه سپرده گذاران و متقاضیان اعتبار، هر دو می‌توانند با نرخهای بسیار نزدیک به هم در بازار سرمایه به سرمایه گذاری یا تأمین اعتبار بپردازند، سودی که بانکها می‌توانند از ما به التفاوت نرخ بهره پرداختی به سپرده گذار و نرخ بهره دریافتی از وام گیرنده، عاید خود سازند، بسیار کم شده است. بدین منظور بانکها امروزه پیش از پیش به درآمد حاصله از فروش خدمات بانکی، که ما آن را تحت سر فصل «کارمزد» می‌شناسیم متکی هستند. امروزه سهم «کارمزد» در تأمین درآمد بانکها در ایالات متحده امریکا به 40 درصد می‌رسد. سپرده‌هایی که از مردم دریافت می‌شود در حکم دیون (liabilities) بانکها را دارند. سپرده‌ها به طور کلی بر دو نوعند: سپرده‌های جاری که سپرده گذار می‌تواند هر لحظه آن را از حساب خود برداشت کند؛ به این سپرده‌ها غالباً بهره تعلق نمی‌گیرد. نوع دوم سپرده‌های پس انداز یا مدت دار (saving account) که برداشت از آنها منوط به رعایت محدودیت زمانی است. نرخ بهره پرداختی به سپرده‌هایی مدت دار همواره بیشتر از نرخ بهره پرداختی به حسابهای جاری یا پس انداز کوتاه مدت است. دارائیهای بانکها نیز به طور کلی به دو دسته دارائیهای کوتاه مدت و بلند مدت قابل تقسیم است که از مواردی نظیر اعتبارات کوتاه مدت و خطوط اعتباری (که به سرعت قابل مطالبه از وام گیرنده است) و اعتبارات بلند مدت مثل وامهای رهنی (که مطالبه آن از وام گیرنده در کوتاه مدت میسر نبوده و در دوره‌ای طولانی بین 10 تا 15 سال باز پرداخت می‌شود) تشکیل می‌شود. اما در عوض دیون بانکها بیشتر ماهیتی کوتاه مدت دارد و به طور کلی سر رسید دیون غالباً بر سر رسید مطالبات آنها مقدم است و از این لحاظ بانکها را در وضعیتی مخاطره آمیز قرار می‌دهد. به همین دلیل اگر حادثه‌ای رخ بدهد که اعتماد سپرده گذاران را به بانک زایل کند و سپرده گذاران برای برداشت سپرده‌های خود به بانک مراجعه کنند. بانک با ورشکستگی روبرو می‌شود. در چنین شرایطی بانک مزبور شاید بتواند برخی خطوط اعتباری (credit line) را بسته و مطالبات

کوتاه مدت خود را سریعاً مطالبه کند، ولی چون نمی‌تواند دیون بلند مدت خود را سریعاً بازیافت کند، به بن بست بر می‌خورد. چنانکه که گفتیم این معادله نابرابر بین درجه نقدینگی دارائیه‌ها و بدهیهای بانکها، باعث می‌شود بانکها در برابر چنین رویدادهایی به زانو در آیند. اما در یک شرایط عادی، نظیر این حوادث کمتر اتفاق می‌افتد. بزرگترین و شایعترین مشکلی که بانکها با آن روبرو می‌شوند، نکول وامهای اعطایی به مشتریان است که ما به آن «ریسک اعتباری (credit risk)» می‌گوییم و بدین معنی است که وام گیرنده نتواند اقساط اصل و بهره وام خود را بپردازد. در واقع اغلب بحرانهای بانکی در کشورهای جهان با افزایش بی رویه تعداد وامهای لاوصول یا نکول شده بانکها رخ می‌نماید. گفتمی است ریشه‌های این مشکل درست در زمانی شکل می‌گیرد که اوضاع اقتصادی «خوب» است و کسب و کار در جامعه رونق دارد. در همین دوران است که بانکها بدون رعایت جانب احتیاط، وامهای کلانی را بدون دریافت وثائق کافی پرداخت می‌کنند. اما همین که دوران رونق سپری شده و رکود اقتصادی آغاز می‌گردد، بانکها با سیل وامهای نکول شده و مطالبات غیرقابل وصول روبرو می‌شوند. مثلاً در اواخر دهه 1980 میلادی، بانکهای ژاپنی وامهای هنگفتی را به شرکتهایی که در عرصه‌هایی بسیار پر مخاطره فعالیت داشتند، اعطا کردند. اما همین که اقتصاد ژاپن با ورود به دهه 1990 به سراشیایی رکود درگلتید، بسیاری از این شرکتها ورشکسته شدند و بانکهای زیادی را با خود به زیر آب بردند! سومین خطری که بانکها به زندگی با آن عادت کرده‌اند، خطر نرخ بهره است. این خطر می‌تواند موجب آن شود که بانکها در مجموع بیش از آنچه که تحت عنوان بهره از وام گیرندگان دریافت می‌کنند، مجبور به پرداخت سود و بهره به سپرده گذاران شوند. این امر ناشی از این ویژگی است که پرداخت وام غالباً با نرخ ثابتی انجام می‌شود (وامی به مبلغی معین با نرخ بهره‌ای معین که در لحظه اعطای وام، جاری است، اعطا می‌شود) ولی نرخ بهره پرداختی به سپرده‌های بانکی پیوسته تغییر می‌کند و این تغییر شامل حال سپرده‌هایی که مثلاً به بانک سپرده شده است نیز می‌گردد. این نابرابری نیز باعث شده است که صنعت پس انداز - وام (saving - and - loan) در امریکا تقریباً به نابودی کشیده شود. مثلاً در سال 1979 بخش اعظم مؤسساتی که فقط در زمینه جذب سپرده و اعطای وام

فعالیت داشتند به واسطه ترقی شدید نرخ بهره ورشکسته شده و بسیاری از آنها نیز منحل شدند. البته یک راه برای پرهیز از این خطر، اعطای وام به نرخ شناور است تا در صورت افزایش نرخ بهره در بازار، بهره بیشتری از وام گیرنده دریافت شود. اما بیشتر وام گیرندگان ترجیح می‌دهند تحت قراردادهایی با نرخ بهره ثابت، وام دریافت کنند تا بتوانند برای سرمایه گذاریهای خود برنامه ریزی نمایند.

از آنجا که بانکها واسطه تسویه حسابهای مالی و نیز تأمین کننده اعتبار هستند، به بن بست رسیدن آنها در شرایط بحرانی می‌تواند خسارات سنگینی را بر اقتصاد کشور وارد کند و این امر گاه به نابودی برخی صنایع و حرفه‌ها می‌انجامد.

واقعیت این است که نگرانی بانکهای مرکزی از این امر ریشه در این واقعیت دارد که هر بحرانی در گوشه‌ای از نظام بانکی کشور می‌تواند سریعاً به تمامی نظام بانکی و بخش مالی اقتصاد سرایت کرده و سلامت اقتصاد ملی را به خطر بیندازد.

از آنجا که بانکها واسطه تسویه حسابهای مالی و نیز تأمین کننده اعتبار هستند، به بن بست رسیدن آنها در شرایط بحرانی می‌تواند خسارات سنگینی را بر اقتصاد کشور وارد کند و این امر گاه به نابودی برخی صنایع و حرفه‌ها می‌انجامد. بنابراین دولتها توجه خاصی به عملکرد بانکها دارند و مقررات زیادی را در این رابطه تدوین کرده و به اجرا می‌گذارند تا از صحت و سلامت نظام بانکی اطمینان بیشتری حاصل کنند. از جمله این قوانین می‌توان به «سپرده‌های قانونی» بانکها نزد بانک مرکزی اشاره کرد که ایجاب می‌کند بانکها درصد معینی از سپرده‌های خود را نزد بانک مرکزی به امانت بگذارند تا هر گاه با کمبود نقدینگی روبرو شدند به آن دسترسی داشته باشند. همچنین بانکها می‌توانند در صورت بروز مشکل به بانک مرکزی مراجعه کرده و وامهایی برای رفع نیازهای اعتباری کوتاه مدت خود دریافت کنند. شاید بانک مرکزی به سپرده بانکها نزد خود سود یا بهره‌ای پرداخت نکند ولی در ازای وامهایی که به بانکها می‌دهد قطعاً بهره‌ای دریافت می‌کند. این هزینه‌ای است که بانکها برای قانونمندی فعالیت خود می‌پردازند. ولی اینها برای اطمینان از سلامت نظام بانکی کافی نیست. یکی

دیگر از قواعدی که بانک مرکزی بر بانکها تحمیل می‌کند، لزوم پوشش دادن بخشی از مطالبات مخاطره آمیز آنها (یعنی وامهای اعطا شده) با سرمایه واقعی است (در قالب سهم یا سود تقسیم نشده). در سال 1988 بانکهای مرکزی کشورهای صنعتی جهان طی یک اجلاس بین‌المللی توافق کردند بانکهایی که فعالیت بین‌المللی دارند باید حداقل معادل 8 درصد مطالبات مخاطره آمیز خود سرمایه موجود داشته باشند. این توافقنامه که به توافقنامه بال (Basle Accord) مشهور شد، اکنون در دست تجدید نظر است زیرا در آن هیچ تفاوتی بین نوع و سطح ریسک دارائیهای بانکها در نظر گرفته نشده بود. شاید به نظر برسد که بانکهای مرکزی بی دلیل نگران سقوط یا ورشکستگی یک بانک یا چند بانک از مجموعه بانکهای کشور متبوع خود هستند زیرا این یک اصل طبیعی است که هر کس باید تاوان اشتباهات خود را پس بدهد. ولی واقعیت این است که نگرانی بانکهای مرکزی از این امر ریشه در این واقعیت دارد که هر بحرانی در گوشه‌ای از نظام بانکی کشور می‌تواند سریعاً به تمامی نظام بانکی و بخش مالی اقتصاد سرایت کرده و سلامت اقتصاد ملی را به خطر بیندازند. علت این امر نیز کاملاً قابل درک است زیرا اگر مشکلی برای یک بانک پیش بیاید و سپرده گذاران به شعب آن بانک هجوم بیاورند، همه سپرده گذاران نسبت به وضعیت سپرده خود نزد بانکها بیمناک شده و ممکن است هجومی سراسری را به بانکهای کشور آغاز کرده و ظرف چند روز نظام بانکی را فلج کند. به همین خاطر بانکهای مرکزی سریعاً نسبت به بحرانهای کوچک بانکی واکنش نشان داده و سعی می‌کنند آنها را در نطفه خفه کنند. بعلاوه کشورهای مختلف روشهای گوناگونی را برای پرهیز از این گونه بحرانها اتخاذ می‌کنند که هر یک با توجه به شرایط خاص اقتصاد آنها، طراحی می‌شود. ولی یکی از اقدامات مؤثر و ابتکاری که به الگوی جهانی در این زمینه بدل شد، اقدام خزانه داری کل (فدرال رزرو) امریکا در دهه 1930 در جهت تضمین سپرده سپرده گذاران بانکها بود. در همین ارتباط قانونی در امریکا به تصویب رسید که به موجب آن فدرال رزور باز پرداخت سپرده کلیه سپرده گذاران در بانکها را تا سطحی معین در صورت ورشکستگی بانکها تضمین می‌کرد.

با وجود همه تلاشهایی که بانکها برای دفاع از قلمرو خود در قبال مؤسسات اعتباری غیر بانکی می‌کنند، ظهور بانکداری و دیگر خدمات مالی و اعتباری بر روی اینترنت، خطر جدی را پیش روی بانکهای تجاری قرار داده است. امروز حرفه بانکداری از گذشته پیچیده تر شده است و دامنه آن کاملاً روشن و محدود نیست.

کشورهای دیگر نیز طی دهه 1930 به تأسی از امریکا قوانین مشابهی را به تصویب رساندند. البته بد نیست بدانید که این قانون در همه کشورهای جهان وجود ندارد ولی سپرده گذاران در همه کشورها تلویحاً فرض می‌کنند که چنین قانونی وجود دارد. آنان می‌دانند که اگر بانکها ورشکسته شوند به هر حال دولت وارد صحنه شده و زیان آنها را جبران خواهد کرد؛ زیرا دولت حاضر نمی‌شود خطر بحرانی تمام عیار در بخش مالی کشور را به جان بخرد. در این ارتباط ژاپنیا راه افراط را پیمودند و در دهه 1940 قانونی را به تصویب رساندند که طبق آن بانک مرکزی نه تنها سپرده سپرده گذاران بلکه بازپرداخت دیون بانکهای بزرگ ژاپن به کلیه بستانکارانشان را تا پایان قرن بیستم تضمین کرد. البته برخی معتقدند که وجود این تضمینها باعث می‌شود احتمال بروز بحرانهای بانکی بیش از پیش افزایش یابد زیرا سپرده گذاران نسبت به مخاطره آمیز بودن فعالیت وامدهی بانکهای خود بی تفاوت می‌شوند. به علاوه وقتی بانکی به اندازه کافی بزرگ باشد، مدیران آن با خود خواهند گفت که «بانک ما بزرگتر از آن است که دولت اجازه ورشکستگی آن را بدهد» و همین باور به آنها انگیزه پذیرش ریسک بیشتر را می‌دهد. برای پرهیز از این مشکل، بانکهای مرکزی کمک رسانی به بانکهای بحران زده را مشروط به رعایت اصول احتیاطی کرده و در برخی موارد به بانکها اجازه نمی‌دهند بیش از اندازه رشد کنند و به موقعیتی انحصاری دست یابند. البته این دو اقدام نتوانسته است طی سالهای اخیر از بی مبالاتی بانکها در اعطای وام و پذیرش بی رویه ریسک توسط آنها بکاهد. بحرانهای بانکی کشورهای امریکایی لاتین در دهه 1980 و همچنین ژاپن، کشورهای اسکاندیناوی و آسیای جنوب شرقی در دهه 1990 شاهد این مدعاست. در برخی از کشورها، دولتها در مواجهه با یک بحران تمام عیار بانکی، به اقداماتی نظیر ملی کردن بانکهای ورشکسته، تزریق سرمایه به آنها، متقبل شدن برخی از دیون آنها یا حتی واگذاری آنها به بخش خصوصی داخلی

یا خارجی دست زده‌اند. این اقدامات غالباً نتوانسته است سلامت را به شبکه بانکی کشور باز آورد زیرا موجب پدید آمدن یک نظام بانکی دوگانه شده است که در یک سوی آن بانکهای خصوصی و در سوی دیگر، بانکهای «بازیافت شده» و برخوردار از کمکهای دولت قرار دارند که اعتبارات را براساس صلاحدید مقامات دولتی و نه بر اساس نیروهای طبیعی بازار، با نرخ ارزانتز بین متقاضیان «مورد نظر» توزیع می‌کنند.

منبع:

www.bsi.ir/Pages/AboutUs/ArticlesReports/journals/journal11/ALookToBankingInTodayworld.aspx